

دو فصلنامه تخصصی قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۶، سال چهارم، بهار و تابستان ۱۳۸۸ ش، صص ۱۳۷-۱۶۲.

## مستشرقان و تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه

حسن رضا رضایی

کارشناسی ارشد تفسیر و علوم قرآن

### چکیده

این مقاله به بررسی دیدگاه مستشرقان در مورد تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ، آداب و قوانین اعراب اختصاص دارد. نویسنده بعد از تبیین تاریخچه و شبهه مستشرقان، به خاستگاه شبهه می‌پردازد و معتقد است قرآن سه نوع برخورد (انکاری، اثباتی و اصلاحی) با فرهنگ اعراب داشته. وی برای هر نوع مثال‌هایی ذکر می‌کند و یادآور می‌شود که قرآن از ابزار «گفت‌وگوی عرفی» برای انتقال مفاهیم الهی بهره برده است. نویسنده نتیجه می‌گیرد که قرآن از فرهنگ جاهلی متأثر نشده و دلایل و مثال‌های مستشرقان در این مورد نقدپذیر است.

واژه‌های اصلی: فرهنگ، قرآن، تأثیرپذیری، مستشرقان.

## مفهوم‌شناسی فرهنگ

**فرهنگ در لغت:** «فرهنگ»، واژه‌ای فارسی است که به صورت «فرهنج» نیز آمده و در عربی معادل «التقافة» به معنای دانشمند و روشنفکر، با فرهنگ بودن، فرهنگ و علوم و معارف (محمد بندریگی، المنجد، ماده ثقف)، حاذق بودن، زیرک بودن، زودپاد گرفتن (ابن منظور، لسان العرب، ماده ثقف) دست یافتن و چیره شدن، و پیدا شدن (سید علی اکبر قرشی، قاموس اللغة، ماده ثقف) است. درباره واژه «فرهنگ» چنین آمده است:

«مجموعه آداب و رسوم، مجموعه علوم و معارف و هنرهای یک قوم؛ کتابی شامل لغات یک یا چند زبان و شرح آن‌ها، علم و دانش و ادب، کشیدن، تعلیم و تربیت را فرهنگ می‌نامند» (معین، محمد، فرهنگ فارسی، واژه فرهنگ).  
«فرهنگ مرکب از «فر» که پیشاوند است و «هنگ» از ریشه تنگ (thang) اوستایی به معنای کشیدن و فرهیختن و فرهنگ مطابق است» (دهخدا، لغت‌نامه، فرهنگ).

**فرهنگ در اصطلاح:** برای معنای اصطلاحی فرهنگ تعریف‌های زیادی ارائه شده است. برخی نویسندگان شمار آن را به «۲۵۰» تعریف رسانیده‌اند (توسلی، غلام عباس، نقد و نظر، س دوم، ش (۴ - ۳)، مقاله «ویژگی‌های فرهنگ جامعه دینی»؛ وثوقی و نیک خلق، مبانی جامعه‌شناسی، واژه فرهنگ، ۱۱۷، هرسکوتیس، ۲۵۰ تعریف برای فرهنگ ذکر کرده است).

چون فرهنگ مقوله بسیار گسترده است و حد مشخصی ندارد، جامعه‌شناسان در تعریف آن، به فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی اشاره کرده‌اند و در فرهنگ مادی، همه بخش‌های لمس‌پذیر و اندازه‌گرفتنی، حتی وسایل صنعتی، کشاورزی، اجتماعی و... را فرهنگ نامیده‌اند، تا جایی که «لوئیس ممفرد» در

بحث تکنولوژی و فرهنگ، می‌نویسد:

«تکنولوژی، در خارج از فرهنگ قرار نمی‌گیرد، بلکه جزئی از آن است»  
(مبانی جامعه‌شناسی، ۱۲۶).

فرهنگ معنوی نیز به مجموعه دانش، افکار، آرای اخلاقی، قوانین و مقررات و دیگر عادت‌هایی که انسان به عنوان عضو یک جامعه کسب می‌کند، گفته می‌شود (ساموئل کینک، جامعه‌شناسی ۵۵).

به عبارت دیگر فرهنگ، یعنی:

«مجموعه تعلیم و تربیت و عقل و خرد و دانش و حکمت و هنر و معرفت یک انسان یا یک جامعه که در رفتار و نحوه زندگی و شکل و حیات او تجلی نموده، و در عمق جان او نفوذ می‌کند، و همه اعمال و کردار او را از خود متأثر می‌سازد، و در واقع، فرهنگ مجموعه بینش‌ها و گرایش‌ها و ارزش‌های یک ملت است» (رضایی اصفهانی، محمد علی، معرفت، ش ۲۶، ص ۴۸).

ریشه‌های فرهنگ را می‌توان در نیازهای اجتماعی (ذاتی، عارض)، ادیان و مذاهب و اقتباس از فرهنگ‌های دیگر جست‌وجو کرد، اما مذهب و دین بالاترین سازنده فرهنگ اجتماعی می‌باشد (مطهری، مقدمه‌ای به جهان‌بینی اسلامی، ۳۴۹).

#### تاریخچه

شبهه تاثیرپذیری قرآن از محیط پیرامون پیامبر ﷺ، در تفکر برخی اعراب صدر اسلام ریشه دارد. آن‌ها معتقد بودند پیامبر قرآن را بر اساس افسانه‌های پیشینیان - مشهور بین مردم - جمع‌آوری کرده است (فرقان، ۵ - ۴) و به عبارت دیگر از افسانه‌های زمان متأثر شده است.

از میان مفسران، قفال شاشی (م: ۳۶۰ ق) ذیل آیه ۲۵۷ سوره بقره درباره

«مسّ شیطان» می‌نویسد:

«چون مردم مرض صرع را به جن و شیطان نسبت می‌دادند، در قرآن نیز بر اساس عقیده پذیرفته شده خودشان، مورد خطاب واقع شده‌اند» (فخر رازی، تفسیر کبیر، ۱، ذیل آیه ۲۵۷ سوره بقره).

زمخشری (کشاف، ۳۲۰/۱) و بیضاوی (انوار التنزیل، ذیل آیه) نیز مطرح شدن جنون و صرع در قرآن به واسطه شیطان را بازتاب فرهنگ زمانه می‌دانند. مستشرقان با انگیزه‌های متفاوت (استعماری، تحقیقی، تبشیری) توجه‌های خود در مورد تضادها و تناقض‌های متون مقدس را به قرآن کشانده و شبهه یادشده را پرورش و ترویج داده‌اند. کتاب‌هایی مانند «القرآن دعوه النصرانیه» (درة الحداد) و مقالاتی هم به نگارش درآورده‌اند. آنان در دایرة المعارف الاسلامیه، دایرة المعارف دین و اخلاق، دایرة المعارف قرآن و دایرة المعارف لیدن نیز مقالاتی را به این شبهه اختصاص داده‌اند.

این شبهه در ایران از دو دهه قبل به صورت مقالات مطرح شد. (جلیلی، هدایت، مجله کیان، ش ۲۳، وحی در هم زبانی با بشر و هم‌لسانی با قوم؛ خرمشاهی، بینات، ش ۵، ص ۹۰، بازتاب فرهنگ زمانه) و در پی آن توسط محققان نقد و بررسی شد و کتاب‌هایی مانند «شبهات و ردود حول القرآن الکریم»، محمد هادی معرفت، «بررسی شبهات قرآن و فرهنگ زمانه»، حسن رضا رضایی، «قرآن و مستشرقان»، محمد حسن زمانی، «نقد و بررسی نظریه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه»، حیدر رستمی و مقاله «قرآن و فرهنگ زمانه»، محمد علی رضایی اصفهانی (معرفت، ش ۲۶) به رشته تحریر درآمد.

#### موارد تأثیر پذیری از منظر مستشرقان

مستشرقان با پیش فرض‌های نادرست و مقایسه قرآن با متون گذشته، آن را مکتوب بشری (نه وحی الهی) و متأثر از فرهنگ و دانش محیط خود و دیگران

دانسته‌اند. آنان در مورد اصل «مکتوب بشری بود قرآن» اتفاق نظر دارند، اما در این که پیامبر آن را از چه منابعی اخذ کرد، اختلاف دارند. برخی (ر.ک. به: درة حداد، القرآن ودعوه النصرانیة) قرآن را «اقتباس» از کتاب‌های گذشته می‌دانند. برای مثال در دایرة المعارف اسلام در مدخل شفاعت آمده است:

«عقیده به شفاعت در روز قیامت وجود دارد و محمد این عقیده را از یهود و نصاری گرفته است» (دایرة المعارف الاسلامیة، ۱۱، ۸۸).

ویلیام می‌نویسد:

«قصه‌های قرآن برگرفته از کتاب‌های گذشته است» (حقیقت دینی در عصر ما، ۹۸).

آرتور جفری می‌گوید:

«داستان قارون در قرآن از منابع گذشته و به صورت شفاهی برای پیامبر حاصل می‌شود» (واژه‌های دخیل در قرآن، ۳۳۷).

همچنین داستان جن و حور العین و نماز را متأثر از فرهنگ ایرانیان (دائرة المعارف الاسلامیة، ۱۰، ۵۴۰)؛ اعتقاد به خدا و بوسیدن حجر الاسود و قانون مجازات را متأثر از فرهنگ اعراب می‌دانند (همان، ۲، ۵۵۹؛ محمد سوقی، الفكر الاستشراق، ۱۰۰ به بعد، به نقل از بروکلمان).

برخی امور مانند تصور تناقض در قرآن، اختلافات درونی قرآن، به زبان قوم بودن آن، شان نزول و محال بودن ارتباط انسان با وحی الهی و... (ر.ک. به: محمد بلتاجی، مدخل الی دراسات القرآنیه، ۱۱۷-۱۲۰؛ دائرة المعارف القرن العشرين، ۱۰، ۷۱۵) نیز خاستگاه شبهه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ عصر شده است، تا جایی که جان هیک می‌نویسد:

«ادیان مختلف، جریان‌های متفاوت تجربه دینی هستند که هر یک در مقطع متفاوتی در تاریخ بشر آغاز گردیده و خود آگاهی عقلی خود را، درون یک فضای فرهنگی باز یافته است» (جان هیک، فلسفه دین، ۱۳۸).

وی در جای دیگر می‌گوید:

«دست تقدیر الهی در چنین ادیانی، دخالتی ندارد؛ فقط تجلی الهی است. همه چیز به واکنش‌های بشری و برداشت‌های افراد بشر در جوامع و شرایط مختلف فرهنگی و اقلیمی خلاصه می‌شود» (دین پژوهی، ۳۰۸).

افرادی چون «نصر حامد ابو زید» نیز قائل هستند وحی از سوی خداوند بر قلب پیامبر صادر شد، ولی لفظ نداشت و پیامبر «نشانه‌های درونی» را با زبان و فرهنگ عرب بیان کرد (نصر حامد، ابوزید، معنای نص، ۷۹).

### رابطه قرآن با فرهنگ زمانه

قرآن کریم با فرهنگ‌های عصر خویش برخورد سه‌گانه داشت. فهرست این برخوردها چنین است:

۱. برخورد انکاری: زدودن مقوله‌های خرافی فرهنگ عرب جاهلی و عقاید شرک آلود و تأسیس فرهنگ مثبت.
۲. اثباتی: امضای آن دسته از مولفه‌های مثبت فرهنگ عرب که با ارزش‌های انسانی و اصول قرآنی مخالفت نداشت.
۳. اصلاحی: نپذیرفتن و رد نکردن مطلق بعضی آداب و فرهنگ‌ها. بلکه اصل آن فرهنگ را - به دلیل ریشه داشتن در ادیان الهی گذشته، فطرت انسانی یا طبیعت انسان‌ها - تأیید کرد و به آن جهت داد.

### برخوردهای قرآن با فرهنگ عرب

#### الف - برخورد انکاری قرآن با فرهنگ‌های عصر خویش

قرآن کتاب هدایت و تربیت است، پس نمی‌تواند در برابر فرهنگ‌های انحرافی

بی تفاوت باشد، از این رو در پی تأسیس فرهنگ و آدابی است که انسان با پیروی از آن به سعادت برسد. از سوی دیگر، قرآن وحی الهی است و نمی تواند فرهنگ های منحرف زمانه را در خود جای دهد و به آن مشروعیت ببخشد.

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت/ ۴۲)؛ «هیچ باطلی، از پیش رو و نه از پشت سر، به نمی رسد، [چرا که] از سوی [خداوند] حکیم شایسته ستایش نازل شده است».

علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر این آیه می فرماید:

«مراد از جمله «مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»؛ زمان نزول قرآن و عصرهای پس از آن تا روز قیامت است (المیزان، ۱۷، ۶۳۷).

برای آشنایی با فرهنگ دوران عصر نزول قرآن، نمونه هایی را ذکر می کنیم.

### ۱. فرهنگ اخلاقی عصر جاهلیت

اخلاق مجموعه ملکات نفسانی و صفات و خصایص روحی است که یکی از ثمراتش تربیت است (سادات، محمدعلی، اخلاق اسلامی، ۱۰) و اصولی ترین روابط اجتماعی به حساب می آید. اگر رفتار جامعه در تمام ابعاد براساس اخلاق صحیح پایه ریزی شود، جامعه به تکامل دست خواهد یافت، اما اخلاق عصر جاهلیت انحطاط انسانیت را به ارمغان آورد؛ که از جمله نمادهای آن می توان به این موارد اشاره کرد:

کشتن نوزادان دختر (نحل / ۵۹ - ۵۸)؛ طواف بدون لباس (اعراف/ ۲۸)؛ تکبر و تفاخر (تکواثر/ ۱)؛ فخر فروشی بعد از زیارت حج، (بقره/ ۲۰۰)؛ با صدای بلند و تند حرف زدن (حجرات/ ۲)؛ بدون اجازه وارد خانه شدن (نور / ۲۷)؛ کشتن نوزادان به جهت فقر (انعام/ ۱۵۱؛ اسراء/ ۳۱)؛ فخر فروشی به خاطر آب دادن به حاجیان (توبه/ ۱۹)؛ پسر خوانده (احزاب/ ۴)؛ مقلد آبا و اجداد بودن (بقره / ۱۷۰).

آیه های دیگر هم به این نمونه ها اشاره دارند، مانند مائده/ ۱۰۴؛ اعراف/ ۲۸ و... .  
قرآن با تمام این عادت ها مقابله کرد و آن ها را طرد و با اخلاق مثبت،  
جایگزین و راهکارهای نظری را بیان کرد که این راهکارها در وجود پیامبر ﷺ  
جلوه نمود («انی بعثت لأتمم المکارم الخلاق» (نهج الفصاحه، ح ۹۴۴) و فرهنگ  
اخلاقی مسلمانان را مثبت و ارزشی کرد.

## ۲. فرهنگ اعتقادی عرب

اعتقاد به خدا و گرایش به معنویت، ویژگی فطری و درونی انسان است. دین  
حالتی تمکینی و درونی دارد؛ نه تحمیلی و بیرونی، لذا پیامبران نیامدند دین را بر  
مردم تحمیل کنند، بلکه در پی پرورش فطرت انسان ها بودند.

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ \* لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾ (غاشیه/ ۲۲ - ۲۱)؛ «پس  
تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده ای، تو بر آنان سلطه گر نیستی [که بر ایمان  
مجبورشان کنی]».

آنان آمدند تا مشعل اعتقادات اصیل و صحیح را در درون مردم شعله ور  
سازند.

اعراب جاهلی آثاری از شرایع پیشین را داشتند، اما در سایه گذشت زمان،  
فراموشی و تحریف احکام شرایع گذشته و سوء استفاده قدرت طلبان، اعتقادهایی  
خرافی بین آن ها رواج یافته بود، مانند: شفاعت بت ها، (یونس/ ۱۸)؛ فرشته  
(آل عمران/ ۸۰)؛ جن (انعام/ ۱۰۰)؛ شیطان پرستی (یس/ ۶۰)؛ پرستش اجرام آسمانی  
(نمل/ ۲۳)؛ ماذیگری (جاثیه/ ۲۴)؛ کف و سوت به جای عبادت در خانه خدا  
(انفال/ ۳۵) و... (گوستاولویون، تمدن اسلام و عرب، ۱۰۲).

قرآن برای اعلام اعتقاد به وحدانیت خداوند، لازم بود ابتدا با اعتقادهای  
شرک آلود جاهلی مبارزه کند، سپس اعتقاد به وحدانیت را جایگزین سازد.

بت های متفاوتی در کعبه و اطراف آن وجود داشت. پیامبر ﷺ در روز فتح



مکه با کمک حضرت علی علیه السلام حدود سیصد و شصت بت و بت‌واره را در صحن و حریم کعبه سرنگون ساخت (خرم‌شاهی، بهاء الدین، قرآن پژوهی، ۵۵۸)؛ بت‌هایی مانند: منات (نجم / ۲۰)؛ لات (نجم / ۱۹)؛ عزّی، بعل، (صافات / ۱۲۵)؛ هُبل، اساف و نائله (بقره / ۱۵۸) و ذّ، سواع، یغوث، یعو، نسر (نوح / ۲۳) که مورد احترام و پرستش اعراب بودند.

مولای متّقیان، علی علیه السلام می‌فرماید:

«فبعث محمداً بالحق ليخرج عباده من عبادة الاوثان الى عبادته ومن طاعة الشيطان الى طاعته..» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷)؛ «خداوند، محمد را به حق برانگیخت تا بندگان را از پرستش بت‌ها به پرستش خود و از اطاعت شیطان به اطاعت خود بکشاند».

### ۳. فرهنگ خانواده در عصر جاهلیت

خانواده کوچک‌ترین واحد اجتماعی است. در زمان جاهلیت، فرهنگ و آداب خرافی درباره خانواده و ازدواج وجود داشت و مردم جزیره العرب با این خرافات خو گرفته بودند. اسلام حساسیت زیادی به حسب و نسب نشان داد و ازدواج و خانواده را جدی گرفت و احکام زیادی ایجاد کرد که زمینه ساز فرهنگ ازدواج اسلامی و جایگزین شدن آن با فرهنگ منفی اعراب گردید.

برای نمونه، آداب منفی جاهلی را در زمینه ازدواج ذکر می‌نمایم.

(۱) **مهریه در فرهنگ اعراب جاهلی:** قرار دادن مهریه برای زن و شرط صحت عقد دانستن آن، از قوانین مثبت عرب بود؛ ولی اعراب به دلیل سوء استفاده از زن و تفکر منفی نسبت به او، اعتقاد داشتند که مهریه به زن تعلق ندارد، بلکه متعلق به پدر یا بزرگان قبیله است (نوری، یحیی، اسلام و جاهلیت، ۶۰۴).

قرآن کریم با این رفتار مقابله کرد و مهریه را کابین و حق مسلم زن قرار داد و فرمود:

﴿وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نَحْلَةً﴾؛ (نساء/۴)؛ «مهر زنانان را با رضایت بدهید».

قرآن زن را مالک مهر می‌داند؛ بنابراین هرگونه تصرف در مال زن باید با اجازه او انجام گیرد.

﴿فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾ (نساء/۴)؛ «اگر آن‌ها [زنان] چیزی از آن [مهر] را با رضایت ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید».

**(۲) تعدد زوجات:** داشتن همسران نامحدود یکی دیگر از قوانین جاهلی بود که اسلام با آن مبارزه و محدودش کرد و تمکّن مالی و قدرت اجرای عدالت بین همسران را شرط آن قرار داد.

علامه طباطبایی حتی عدالت در عاطفه را در ازدواج‌های متعدد شرط می‌داند (المیزان، ۴، ۲۸۵).

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَقْسُطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً...﴾؛ (نساء/۳)؛ «اگر می‌ترسید که [به هنگام ازدواج با دختران یتیم] عدالت را رعایت نکنید، [از ازدواج با آن‌ها چشم‌پوشی کنید] و با زنان پاک دیگر ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر؛ اگر می‌ترسید عدالت را رعایت نکنید، تنها یک همسر بگیرید».

**(۳) نمونه‌های دیگر:** دوری از زنان در مدت قاعدگی (بقره/۲۲۲)؛ ازدواج دسته‌جمعی (رھط) (بقره/۲۲۸)؛ زناشویی نامشروع برای بارداری (استبضاع) (اسلام و جاهلیت، ۶۰۶) زناشویی تعویضی (همان)، ازدواج با نامادری (نساء/۲۲)؛ ازدواج شغار (کسی دخترش را به عقد دیگری در آورد و مهریه دختر خود را، گرفتن دختر آن شخص قرار می‌داد) (شہید ثانی، شرح لمعه، ۲، باب نکاح، ۸۶) و... . قرآن با نگاه‌انکاری همه این رسوم را طرد کرد.

بررسی فرهنگ‌ها، آداب و عقاید خرافی اعراب نشان می‌دهد که قرآن هیچ یک از آن‌ها را نپذیرفت و احکام و فرهنگ انسان‌ساز خود را جایگزین آن‌ها کرد.

### ب. برخورد اثباتی قرآن با فرهنگ عرب

ادیان پیشین بر اثر گذر زمان، دخالت زرمداران و زورمداران تحریف شده، بودند. اسلام آن دسته از فرهنگ اعراب را که با وحی الهی تعارض نداشت، تأیید کرد. این تأیید از این جهت نبود که آن امور در فرهنگ اعراب ریشه داشت، بلکه چون منشاء و ریشه آن‌ها ادیان پیشین بود، اسلام پذیرفت، مانند

**اعتقاد به خالق یکتا:** قرآن در آیات متعدد اعتقاد اعراب را بازگویی می‌کند و می‌فرماید: با این که شما خدا را در «خالقیت» و «تدبیر» قبول دارید، چرا غیر او را می‌پرستید؟

﴿وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ (عنکبوت/۶۱)؛ «و اگر از آن (مشرک)ها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و (منافع) خورشید و ماه را مُسَخَّر کرده است؟» حتماً می‌گویند: «خدا» پس چگونه (از حق) بازگردانده می‌شوند؟!»

﴿وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً... لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾ (عنکبوت/۶۳)؛ «و اگر از آن (مشرک)ها بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاد...، حتماً می‌گویند: خدا...».

به این آیات نیز مراجعه کنید: مؤمنون / ۸۹-۸۴؛ یونس / ۳۱؛ زخرف / ۸۷-۱۹؛

لقمان / ۲۵.

**ماه‌های حرام:** اعراب زمان جاهلیت بیشتر اوقات را به جنگ می‌گذراندند و حسنِ خشونت‌گرایی بر آن‌ها حاکم بود. با این حال احترام خاصی برای ماه‌های حرام قائل بودند و در آن ایام از جنگ دست می‌کشیدند. قرآن این رفتار مثبت را به خاطر ریشه داشتن در ادیان الهی و ابراهیمی تأیید و چهار ماه (ذی‌قعدة،

ذی حجه، محرم، رجب) را حرام ذکر کرد.

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمِ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ...» (توبه/۳۶)؛ «تعداد ماه‌ها نزد خداوند در کتاب الهی، از آن روز آسمان و زمین را آفریده، دوازده ماه است که چهار ماه از آن حرام است [و جنگ در آن ممنوع می‌باشد] این آیین ثابت و پا برجاست؛ بنابر این، در این ماه‌ها، به خود ستم نکنید».

همچنین قرآن فرهنگ احترام به مهمان را پذیرفت (حجر/۵۱؛ ذاریات/۲۴) و به مهمان‌نوازی حضرت ابراهیم علیه السلام چنین اشاره دارد:

«وَبَيَّنَّهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ»؛ «و از میهمان‌های ابراهیم به آنان خبر ده».  
«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ»؛ «آیا خبر میهمان‌های گرامی داشته شده ابراهیم به تو رسیده است!»

این آیه فرهنگ عمومی عرب را نشان می‌دهد.

### ج. برخورد اصلاحی قرآن با فرهنگ عرب

تمام پیامبران الهی یک پیام (قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلَحُوا) داشتند و هر پیامبری احکام و قوانینی مطرح می‌کرد که پایه فرهنگ و تمدن مردم را تشکیل می‌داد. نگاهی به فرهنگ اعراب گویای این واقعیت است که فرهنگ دینی و الهی به صورت کم‌رنگ و دست‌خورده در بین آن‌ها وجود داشت؛ برای مثال عبادت آن‌ها عبادتی واقعی بود، ولی بر اثر نادانی و سوء استفاده مغرضان، سجده خدا، سجده برای بت‌ها گردیده بود. برای این که بهتر با برخورد اصلاحی قرآن با فرهنگ اعراب آشنا شویم، نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم.

**نماز خواندن:** نماز از زمان پیامبران گذشته، (ابراهیم/۴۰) معمول بود و

همه مردم را به عبادت تشویق می‌کردند. بنابراین نماز و عبادت، اختراع اسلام نبود (سبحانی، جعفر، المحصول، ۱، ۱۴۲)؛ بلکه اسلام نماز پیشین را تکمیل و تنظیم کرد.

انسان‌ها در فطرت خویش به سوی عبودیت در حرکت می‌باشند (همو، ۱، ۱۴۳) و پیامبران با تعلیم نماز و عبادت، به این مسیر جهت می‌دهند تا بندگی دچار انحراف نگردد.

در جزیره العرب که بیشتر مردم به دین حنیف ابراهیمی اعتقاد داشتند و به قوانین آن (تحریف شده) عمل می‌کردند، نماز هم می‌خواندند، اما قرآن نماز آن‌ها را در خانه کعبه به سوت و کف زدن تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾

(انفال/۳۵)؛ «و نمازشان نزد خانه (ی خدا)، جز سوت کشیدن و کف زدن نبود؛ پس به خاطر این که همواره کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید!».

اسلام این نماز و عبادت را اصلاح کرد و به آن جهت داد و شرایط و اجزایی بر آن افزود، مانند: طهارت، واجبات یازده‌گانه، خواندن سوره حمد، رعایت اوقات پنج‌گانه، رکعات و... .

**عده زنان:** یکی از عادت‌های مثبت مردم در عصر جاهلیت، عده نگه داشتن برای زنان پس از مرگ همسر یا طلاق بود.

اصل عده، سنتی مثبت ارزیابی می‌شود و مردم با این کار یکی از احکام الهی را در حق زنان رعایت می‌کردند، ولی مدت آن - یک سال - موجب ظلم زیاد به زنان می‌شد، حتی برخی قبایل معتقد بودند زن باید همراه شوهر سوزانده یا دفن شود و گروه زیادی، مانند نصرانی‌ها، اعتقاد داشتند زن پس از مردن شوهر حق ازدواج ندارد. اعراب هم یک سال او را از ازدواج محروم می‌کردند (ر.ک. به:

طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲، ۳۴۲).

قرآن برای رعایت حقوق زن و حفظ سلامت حسب و نسب از خطر اختلاط، چهار ماه و ده روز را به عنوان عدّه تعیین کرد و فرمود:

«وَالَّذِينَ يُوَفُّونَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا...»  
(بقره / ۲۳۴)؛ «و کسانی که از شما می‌میرند و همسرانی باقی می‌گذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند [عدّه نگه دارند]».

**نمونه‌های دیگر: حجّ** (بقره/۱۵۸)؛ **طلاق** (بقره/ ۲۹۶-۲۲۹)؛ **ظهار** (مجادله/ ۲-۳) (عمل زشتی بود که طبق آن وقتی مرد از همسرش خشمگین می‌شد و می‌خواست به او اظهار تنفر کند؛ می‌گفت: «انت منّی کظهر امّی»؛ (تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی)!) به این ترتیب او را همچون مادرش می‌دانست و این سخن به منزله طلاق بود که دیگر نمی‌توانست با او ازدواج کند (ر.ک. به: مکارم، ناصر، تفسیر نمونه، ۱۷، ۱۹۵؛ ۲۳، ۴۰۹)؛ **ایلاء** (بقره/ ۲۲۶) (شخص به محض ناراحتی از همسر، بر ترک زناشویی قسم می‌خورد، تا با همسر خود همبستر نشود و او را آزار دهد) (ر.ک. به: المیزان، ۲، ۳۱۸) و...

اسلام با پرورش و اصلاح تمام نمونه‌های فوق، آن‌ها را تأیید کرد. گروهی امضا یا اصلاح بعضی عادات اعراب را از سوی قرآن، نشانه تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ جاهلی می‌دانند و می‌گویند:

«یکی دیگر از چیزهایی که در قرآن، متأثر از فرهنگ اعراب شد، این است که اعراب برای خود دارای اعمال و مناسکی بوده‌اند، و قرآن اعمال اعراب جاهلی را اصلاح کرده و پذیرفت؛ مانند: حجّ که در زمان جاهلیت مرسوم بوده و قرآن آن را همراه با اصلاح بعضی از اعمالش پذیرفت و نیز: ایلاء، ظهار، لعان و...» (خرمشاهی، بینات، ش ۵، ۷۶، همو؛ معرفت، ش ۲۶، ۴۴؛ مجله دانشگاه انقلاب، ۱۱۰، ۱۴۱).

در این مورد توجه به چهار نکته لازم است.

**اول:** آیین‌های بسیاری در جزیره العرب وجود داشت، مانند: دین حنیف ابراهیمی، یهود، نصاری، زرتشت، صابئین، مزدک، مانی و... (مبلغی، آبادانی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، ۲، ۸۸۰) که بعضی از آن‌ها الهی و صاحب کتاب و شریعت بودند، اما کتاب‌های اولیه‌شان که ریشه در وحی داشت، بر اثر تسلط فرمان‌روایان، سوء استفاده قدرت‌طلبان و گذر زمان تحریف شد و پیروان‌شان به قوانین تحریف شده عمل کردند. بعضی از احکام هم تحریف نشد یا با کمی انحراف، به آیندگان رسید، مانند دین حنیف (ابراهیمی) که بین اعراب حاکمیت داشت و برخی از احکام آن عبارت بود از: حج، طهارت، ختنه کردن، اعتقاد به وحدانیت و... (همان).

قرآن که ریشه در وحی الهی دارد و مکمل ادیان و شرایع گذشته است، در اصول احکام و قوانین با کتاب‌های اصیل الهی تفاوتی ندارد؛ لذا برخورد اصلاحی قرآن یا امضای قوانین اعراب، به معنای متأثر شدن نیست، بلکه به معنای تأثیر گذاری تأکیدی بر آداب و فرهنگ دینی است.

**دوم:** انسان در ذات خویش گرایش‌های درونی مثبت و ارزنده‌ای دارد. او به فرهنگی گرایش می‌یابد که در مسیر فطرت اوست. فطرتش می‌تواند فرهنگ‌ساز باشد و گرایش خود را در مسیر زندگی با فرهنگ مثبت سازگاری دهد. زندگی اعراب نیز از این نوع فرهنگ‌ها خالی نبود. استاد شهید مطهری رحمته الله علیه می‌فرماید:

«هر تعلیم و هر فرهنگ که با فطرت انسانی انسان سازگار باشد و پرورش دهنده آن باشد، آن فرهنگ اصیل است، و هر فرهنگ که با فطرت انسانی انسان ناسازگار باشد، بیگانه با او است. نوعی مسخ و تغییر هویت واقعی او و تبدیل «خود» به «ناخود» است» (مطهری، مرتضی، مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی، ص ۳۴۸).

برای مثال، فطرت انسان را به عبودیت، خضوع، سجده برای خدا و رفتن به طرف قدرت و کمال مطلق وادار می‌کند، البته این حرکت ممکن است به وسیله عوامل مختلفی دچار انحراف شود. قرآن آداب و فرهنگ هماهنگ با فطرت انسان را می‌پذیرد، چون فطرت انسان با قرآن و وحی هم‌نواست.

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾  
(انعام/۷۹)؛ «به راستی که من حق‌گرایانه روی (وجود) خود را به سوی کسی متوجه کردم که آسمان‌ها و زمین را شکافته [و آفریده] است؛ و من از مشرکان نیستم.»

**سوم:** بعضی از آیات و احکام قرآن براساس طبیعت و ذات انسان‌ها نازل شده است؛ برای مثال: جنس مذکر ویژگی‌هایی دارد (قدرت، خشونت، شجاعت، غیرت) که جنس مؤنث معمولاً از آن بی‌بهره است؛ همچنین در جنس مؤنث ویژگی‌هایی (مانند: ظرافت، نظافت، عاطفه سرشار) هست که بیشتر مردها از آن‌ها بی‌بهره‌اند. خداوند، با عنایت به تمام جوانب و خاستگاه طبیعی انسان، احکام و قوانینی را برای هر یک وضع کرده است. اگر احکامی در قرآن با طبیعت مرد و زن هماهنگ است و اعراب نیز به همان قوانین به مقتضای طبیعتشان، عمل می‌کردند (مانند: مدیریت مرد بر خانواده)، نباید احکام قرآن را متأثر از فرهنگ مخاطبان دانست، بلکه باید تأکیدی بر آن‌ها شمرد. در ضمن اگر قرآن برخلاف طبیعت حکم می‌کرد، جای این اشکال بود که چرا قرآن بر اساس طبیعت انسان‌ها حکم نکرده است؟

**چهارم:** بعضی از آداب و رسوم‌ها دارای حالتی عرفی و معمولی است و مردم در زندگی روزمره با آن سر و کار دارند؛ مانند: معامله و بیع. اسلام آن‌ها را پذیرفت و رنگ شرعی به آن‌ها داد؛ مانند: مضاربه، عدم ربا در معامله، مساقاة و بیع سلف.



به طور کلی قرآن فرهنگ‌ها، آداب و قراردادهای مطابق با اصول کلی دین اسلام را که موجب دوری از خدا نمی‌شوند، تأیید می‌کند، برای مثال جشن عید نوروز در ایران اوایل بهار برگزار می‌شود و منافاتی با شرع و عقل ندارد، حتی فرهنگ «صله رحم» که در نوروز برگزار می‌گردد، مورد تأیید قرآن و اسلام است؛ بنابراین معنا ندارد که اسلام با تمام فرهنگ‌های یک قوم، حتی عادات مثبت، مبارزه کند.

### بهره‌گیری قرآن از گفت‌وگو

برخی از این که قرآن خود را مطابق زبان قوم معرفی می‌کند، تأثیر پذیری آن از فرهنگ زمانه را نتیجه می‌گیرند و می‌گویند:

«قرآن که کلمه (لسان قوم) (فصلت / ۴۴) (زبان قوم) را مطرح می‌کند؛ این «زبان قوم» بودن، در قالب فرهنگ قوم بودن، نمودار می‌شود. این بر این معنا استوار است که زبان هر قوم، آئینه و تجلی فرهنگ و باورها و نظریه‌ها و جهان‌بینی آن قوم است» (کیان، ش ۲۳، چهارم؛ بینات، ش ۵، ۷۷).

**بررسی:** واژه «لسان» در لغت به معنای «زبان» - عضو مخصوص بدن - (مقایس اللغة، ماده لسن) و ابزار سخن گفتن است. لسان به معنای «لغت» نیز آمده و در اصطلاح مفسران هم به همین معنا است (طباطبایی، محمد حسین، همان، ۱۲، ۲۰). «لسان قوم»؛ یعنی گویش مخاطب نخستین هر پیامبری.

«پیامبران، به زبان مردم خود سخن می‌گفتند تا نیازمند مترجم نباشند و مردم بتوانند سخنان آنان را درک کنند و پیامبران نیز بتوانند مطالب خویش را بی‌واسطه برای آنان بیان نمایند» (تفسیر نمونه، ۱۰، ۲۶۶).

هیچ مفسری، زبان قوم بودن را شامل کل فرهنگ‌ها و باورها نمی‌داند، بلکه زبان را موجب ارتباط بین پیامبران با مخاطبان‌شان می‌داند و فرهنگ، باورها و امور اخلاقی، هیچ‌گاه با «عربی مبین» (شعراء / ۱۹۵) وصف نمی‌شوند.

شاید این نکته شبهه‌کنندگان را به خطا برده باشد که ترکیب «زبان مردم» در فارسی دو کاربرد دارد: الف. لغت مردم (زبان دستوری)؛ ب. فرهنگ مردم؛ اما این ترکیب در عربی تنها یک کاربرد دارد و آن «لغت قوم» است. این افراد گمان کرده‌اند همان دو کاربرد فارسی، در عربی نیز هست، لذا آیه را به معنای «فرهنگ قوم» معنا کرده‌اند، در حالی که فرهنگ در عربی معادل «الثقافه» است (رضایی اصفهانی، محمد علی، معرفت، ش ۲۶، ۴۷).

اگر بپذیریم که «زبان قوم» همان «فرهنگ قوم» است، درگیری پیامبران با مخالفان معنا نخواهد داشت؟! آیا علت درگیری این نبود که پیامبران با فرهنگ غلط آن‌ها مبارزه می‌کردند و اعتقاداتشان را نمی‌پذیرفتند؟

### زبان قوم و زبان قرآن

برای آشنایی با زبان قوم و ویژگی‌های آن، و درک این که بهره‌گیری از زبان، نشانه تأثیرپذیری از فرهنگ‌های دیگر نیست، باید درک درستی از «زبان قرآن» داشته باشیم.

«زبان» وسیله اظهار اندیشه پنهان آدمی است (اگوست بک August Boeckh ۱۸۶۷-۱۷۸۵م) به نقل از: هادوی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد، ۱۳۷) و نوعی ظهور معناست (هایدگر، به نقل از: همان) که برای مخاطب حاصل می‌شود. قرآن با الفاظ اعراب و گفتار محاوره‌ای آنان سخن گفت و اعجازی ارائه کرد که بر بلندای قلّه ادب و بلاغت جای دارد. قرآن، زبان خویش را با عناوینی چون نیکوترین سخن (زمر / ۲۳)، به زبان مردم (فصلت / ۴۴)، عربی روشن و بیانگر (نحل / ۱۰۳)، اندیشه برانگیز (نحل / ۴۴)، پرنفوذ (زمر / ۲۳)، برگزیده بهترین مثل‌ها (اسراء / ۸۹)، به دور از تناقض و ناهمگونی (نساء / ۸۲) و... ستوده است و در معرفی الفاظ خود، به عربی بودن آن تأکید می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾ (ابراهیم / ۴)؛ «ما هیچ پیامبری را جز با زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آن‌ها آشکار سازد.»

پیامبر اسلام ﷺ نیز که برخاسته از مردم عرب است، باید حقایق وحی و فرهنگ ابتکاری قرآن را با زبان قوم خودش ارائه کند.

این رویکرد قرآن (سخن گفتن به زبان قوم و در نظر گرفتن خواسته‌های آنان) بدان معنا نیست که قرآن به نیازهای آنان محدود است و در همان قالب می‌ماند! قرآن در عین این که نیازها و شرایط محیط و سطح افق فکری مخاطبان خود را در نظر گرفته، به گونه‌ای سخن گفته که معارف و تعالیم عملی آن جاویدان و فراگیر است.

قرآن افزون بر رعایت لغت و سطح فکر مخاطبان، و سخن گفتن در قالب مفاهیمی که هویت اجتماعی و مشخصه‌های عصر آنان را دربردارد، قابلیت آن را دارد که با هویت‌ها و مخاطب‌های دیگر جوامع نیز ارتباط برقرار کند (طباطبایی، محمد حسین، همان، ۱۲، ۱۶).

زبان عرفی در بردارنده مجاز، تشبیه، کنایه و تمثیل است (همان). زبان قرآن نیز برای فهماندن مطالب عالی خود از ابزارهای تشبیه، کنایه و... برای بهتر فهماندن استفاده کرده است. این سخن به آن معنا نیست که قرآن از تشبیهات بی‌ریشه و باطل استفاده کند، اما برخی از تشبیهات قرآنی، تأثیرپذیری قرآن را نتیجه گرفته و گفته‌اند:

«گاهی قرآن از عادات و رسم زبانی معهود، استفاده کرده و به اصطلاح، بر طبق زبان قوم، (لسان قوم) (ابراهیم / ۴) سخن گفته است؛ مانند: ﴿طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ شَيْطَانٍ﴾؛ (صافات/ ۶۵) «[درخت زقوم] میوه‌اش، گویی سرهای شیطان است» (بینات، ۵، ۹۴، سال ۷۴؛ معرفت، ۲۶، ۴۵؛ مجله دانشگاه انقلاب، ۱۱۰، ۱۳۰).

«برای شیطان سری درست کردن و زشت منظری را برای او بار کردن، گویی از اعراب به عاریه گرفتند؛ در حالی که در واقع چنین چیزی نیست. نزول عربی قرآن به این معنا نیست که تنها واژگان و جملات آن عربی باشد، بلکه قرآن با معلومات و ادبیات و معتقدات آن روز عرب تلازم دارد» (روزنامه نشاط، ش ۱، ۷۹/۷/۲۶).

**بررسی:** زبان قرآن دارای عنصر تشبیه است و عموم مردم تنها از راه زبان تشبیه که نمادهای محسوس و متداول است، می‌توانند پیام دریافت کنند. (فراسخواه، زبان قرآن، ۲۶۱). استفاده قرآن از تشبیهات برای تأثیر گذاشتن در ذهن مخاطبان، ضروری و پسندیده است.

تشبیه، چیزی را از آن‌چه هست، در وصفی خاص، بزرگ‌تر و زیباتر و یا این‌که در مجال کوتاه و تنگنای عبارت کم؛ صفات و خصوصیات بی‌شماری را در مورد چیزی ثابت می‌کند. از رهگذر تشبیه، چیزهای گنگ و عناصر بی‌زبان طبیعت، به سخن در می‌آیند و در جمادات، زندگی احساس می‌شود (حسینی، ژرفا، بر ساحل سخن، ۱۵۳).

واژه «الشبه»، «الشبهه»، «الشَّبهه» به معنای «مثل» و جمع آن‌ها «اشباه» است و در اصطلاح، به معنای قرار دادن چیزی، مثل چیز دیگر است (لسان العرب، ماده «شبه»). تشبیه چهار پایه دارد (همو، ۱۵۴؛ دهنوی، حسین، ادبیات فارسی، ۲۹۱).

الف. **مشبّه:** آن‌چه را به چیزی تشبیه می‌کنیم.

ب. **مشبّه به:** آن‌چه چیزی را به آن تشبیه می‌کنیم.

ج. **ادات تشبیه:** حرف‌هایی مانند «مثل»، «مانند» و... که در کلام می‌آید و گاه نیز نمی‌آید؛

د. **وجه تشبیه:** معمولاً در جمله نمی‌آید، ولی از قرینۀ کلام فهمیده می‌شود.

در جایی که «معقول» در میان عرف، یک حقیقت عینی تصور شود و در

ذهن‌ها رنگ و لعاب حسّی به آن داده شود، می‌توان از آن در تشبیهات استفاده کرد، مانند: «ما هذا بَشَرًا ان هذا الا مَلَكٌ کَرِیمٌ» (یوسف/۳۱)؛ «[زنان مصر گفتند:] این بشر نیست؛ این یک فرشته بزرگوار است».

فرشته، در ذهن عرب، سمبل زیبایی است و هر زیبایی را به فرشته تشبیه می‌کنند (طباطبایی، محمد حسین، همان، ۱۷، ۲۲۲). فرشته هر چند معقول و غیر حسّی است، اما به عنوان اصطلاح زیبایی میان عرف حقیقت شده است.

همین عرف، زشت‌ترین چهره‌ها را به شیاطین مثال می‌زند (همان)؛ هر چند شیاطین معقول و غیر حسّی هستند؛ ولی در میان عرف اصطلاح شده است. قرآن نیز برای تصویر کردن زشتی چیزی از تصویر ذهنی مخاطبان بهره گرفته است، مانند:

«طَلَعَهَا کَاَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّیَاطِینِ» (صافات/۶۵)؛ «شکوفه‌های آن [درخت زَقُوم در جهنم] مانند سرهای شیاطین است».

قرآن زشتی شکوفه‌های درخت زَقُوم را به سرهای شیاطین تشبیه کرده است، چون این مشبه به نزد مردم مأنوس و ملموس است و آنان سریع‌تر به حقیقت مطلب پی می‌برند.

**دیدگاه مفسران:** مفسران نظریات گوناگونی درباره این آیه دارند.

الف. منظور مار بد و زشتی است که به نام شیطان خوانده می‌شد و شکوفه جهنّم به آن تشبیه شده است؛

ب. منظور گیاهی زشت منظر است که به نام شیطان خوانده می‌شد؛

ج. منظور چهره زشتی است که هر کس در ذهن خود از شیطان، به عنوان موجود پلید، تصور می‌کند (مکارم، ناصر، همان، ۱۹، ۷۱؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ۲۰، ۴۹۲؛ کشف الحقایق، ۳، ۵۳).

تصور شکوفه درخت زَقُوم، آن هم در جهنّم، برای اعراب، مشکل است، لذا

باید از تشبیهاتی که شخص را به ماهیت کلام نزدیک می‌کند، استفاده کرد؛ از این رو اعراب، زشت‌ترین چیزی را که در ذهن خود می‌پروراندند، سر شیطان بود. امروزه نیز میان مردم، چنین تشبیهاتی وجود دارد؛ اگر کسی به ما بگوید: شکوفه فلان گیاه همچون فرشته است، یا زشتی آن همچون سر شیطان است، این تشبیه برای ما مقبول می‌باشد؛ زیرا شیطان را مظهر خباثت‌ها و انحرافات می‌دانیم و قرآن وجود خارجی شیطان را نیز تأیید می‌کند.

### مقصود از تلازم زبان قرآن با اعتقادات و معلومات فرهنگ زمان

اگر مراد استفاده قرآن از فرهنگ خرافی باشد، این ادعای بدون دلیل است، زیرا قرآن فرهنگ خرافی را در تعالیم خود راه نداده است: «وَلَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ» (فصلت/۴۲). بی‌گمان آیات یاد شده از واقعیتی در ذهن اعراب آن روز حکایت دارد که سرهای شیاطین را برای هر امر زشت منظر و ناپسندی - به صورت تشبیه - به کار می‌بردند؛ نه آن که باطلی باشد که قرآن تأییدش کرده است.

قرآن در بیش از پنجاه مورد از تشبیهات عرف استفاده کرده است تا مطالب خود را محسوس‌تر و به ذهن مخاطب نزدیک‌تر کند، اما از تشبیه‌هایی که عرف با آن نامأنوس باشد، استفاده نکرده است.

نکته اصلی این است که استفاده قرآن از تشبیهات عرف، در اصل مطالب و محتوا و معارف بلند آن تأثیری ندارد، بلکه استفاده‌ای ابزاری و انتقالی است تا مطالب و حیانی را از راه تشبیهات به مخاطب برساند، برای مثال، متلاشی شدن کوه‌ها در روز قیامت را به پشم حلاجی شده (صافات/۶۵)؛ پراکنده شدن مردم در روز قیامت را به پراکنده شدن ملخ‌ها (قمر/۷)؛ شعله‌های آتش را به شتر زرد موی (مرسلات/۳۰-۳۳)، و روش عذاب قوم عاد را، به کنده شدن نخل

(قمر/۲۱-۲۰) تشبیه کرده است.

همه حکایت از این دارند که «مشبه به» در بین عرف عرب محسوس بود و استفاده از آن، درک مفاهیم قرآن را آسان می‌کرد است. افزون بر این، همه جوامع تشبیهاتی دارند که شعرا و خطیبان و نویسندگان از آن‌ها استفاده می‌کنند؛ چرا که از قوانین و ادبیات همان قوم است.

نتیجه: قرآن تمدن‌ساز و فرهنگ‌ساز است و برای احیای ارزش‌های فطری و انسانی قیام کرد و فرهنگ خرافی اعراب را طرد و فرهنگ مثبت آن‌ها را - ریشه در ادیان الهی و فطرت پاک بشری داشت - پذیرفت. ابزارهای انتقال فرهنگ در ماهیت وحی الهی و واقعیت‌ها دخالتی ندارند. قرآن برای ارتباط با مخاطبان در مرحله اول از زبان آن‌ها - اساسی‌ترین ابزار گفت‌وگو - استفاده می‌کرد و در غیر این صورت؛ امکان تفهیم و افهام فراهم نمی‌شد.

زبان قوم لوازمی دارد، برای مثال: اگر واژه‌های بیگانه، در زبان قومی نفوذ کرد و مصطلح و مشهور شد، برای سخنور، ضرورت دارد که برای فهماندن مطالب خود، از آن اصطلاحات استفاده کند. استفاده از زبان مردم، نشانه تأثیرپذیری از فرهنگ‌های دیگر (مانند: اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی، خانوادگی) نیست. زبان وسیله‌ای است که مطالب وحی الهی و قوانین و عقاید قرآنی را به مردم انتقال می‌دهد و زبان، تشبیهات، تمثیلات، کنایات، مجاز و... در ماهیت وحی الهی، دخالتی ندارند. افزون بر این، شیوه‌های بیانی، تشبیهات و... موجود در قرآن قابل مقایسه با شیوه بیانی عرب نیست.

اگر به فرض قرار باشد در زمان کنونی پیامبری در ایران مبعوث شود، ضرورت دارد که از تشبیهات، مثل‌ها، کنایه‌ها و تعبیرات رایج ایرانی‌ها استفاده کند.

## منابع

۱. ابن منظور، لسان العرب، انتشارات دارالفکر، بیروت، ۱۹۹۱م، چ اول.
۲. رزم‌گیری، آذین، افسردگی، انتشارات حیان، تهران، ۱۳۸۵، چ اول.
۳. اکفردمک کلانگ لی، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه: محمد حسین فرجاد، هما بهروش، نشر همراه، تهران، ۱۳۶۹ ش، چ اول.
۴. امینی، مطهره، افسردگی، آشنایی با بیماری‌های روانی، حیان، تهران، ۱۳۸۶ ش، چ دوم.
۵. بندرریگی، محمد، المنجد، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۷۴، چ اول.
۶. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التاویل، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۷. جان هیک، فلسفه دین، ترجمه: بهرام راد، هدی، تهران، ۱۳۷۲.
۸. جان‌اتان اچ. ترنر، جامعه‌شناسی، ترجمه: محمد فولادی و محمد عزیز بختیاری، مؤسسه آموزشی امام خمینی، قم، ۱۳۷۸ ش، چ اول.
۹. جفری، آرتور، واژه‌های دخیل در قرآن، ترجمه، فریدون‌بدره ای، توس، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۰. جمعی از مستشرقان، دایرة المعارف الاسلامیه، دارالمعرفه، بیروت، بی‌تا.
۱۱. حسینی (ژرفا)، سید ابوالقاسم، بر ساحل سخن، انتشارات معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۷ ش، چ سوم.
۱۲. خرمشاهی، بهاء‌الدین، قرآن‌پژوهی، فرهنگ مشرق، تهران، ۱۳۷۲، چ اول.
۱۳. درة الحداد، یوسف، القرآن دعوة النصرانیة، منشورات المكتبة البولسیة، بیروت، ۱۹۸۶ م، چ دوم.
۱۴. دست داده، زین العابدین، جن و شیطان، مجتمع هنری شهید مصلی نژاد، جهرم، ۱۳۷۷ ش.
۱۵. دهنوی، حسین، ادبیات فارسی، مؤسسه در راه حق، قم، ۱۳۷۶ ش، چ دوم.
۱۶. راغب اصفهانی، ابوالقاسم، الحسین بن محمد، مفردات فی غریب القرآن، المكتبة الرضویة، تهران، ۱۳۳۲ ش.
۱۷. رجایی تهرانی، علی رضا، جن و شیطان، نبوغ، قم، ۱۳۷۵.
۱۸. رضایی اصفهانی، محمد علی، درآمدی بر تفسیر علمی قرآن، انتشارات اسوه، قم، ۱۳۷۵، چ اول.
۱۹. همو، «قرآن و فرهنگ زمانه»، مجله معرفت، ش ۲۶.



۲۰. رضایی، حسن رضا، بررسی شبهات قرآن و فرهنگ زمانه، مرکز مطالعات، قم، ۱۳۸۳.
۲۱. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف فی تفسیر القرآن، دارالکتب العربی، بیروت، بی تا.
۲۲. سادات، محمد علی، اخلاق اسلامی، انتشارات سمت، قم، ۱۳۷۸ ش، چ بیست و دوم.
۲۳. سیحانی، جعفر، المحصول فی علم الاصول، تحقیق: محمود جلالی، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۸ هـ، چ اول.
۲۴. شهید ثانی، زین الدین علی ابن احمد، شرح لمعه، مکتبه اسلامیة، تهران، ۱۳۸۴، چ اول.
۲۵. طالقانی، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۸ ش،
۲۶. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه: نوری همدانی، بنیاد علمی و فکری علامه، قم، ۱۳۶۶ ش.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۵ ق، چ پنجم.
۲۸. طنطاوی، تفسیر الجواهر، دارالفکر، بی تا.
۲۹. فراستخواه، مقصود، زبان قرآن، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶ ش، چ اول.
۳۰. قائمی نیا، علی رضا، وحی و افعال گفتاری، معارف اسلامی، قم، ۱۴۰۲ ق.
۳۱. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتاب الاسلامیه.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، ترجمه اصول کافی، ترجمه کمره‌ای، اسوه، قم، ۱۳۷۵ ش، چ سوم.
۳۳. گروهی از پزشکان، مغز و اعصاب، انجمن پزشک بریتانیا، ترجمه: منصوره داوری، انتشارات امامت، مشهد، ۱۳۸۲ ش، چ اول.
۳۴. گوستاولوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه: فخر داعی گیلانی، علمی، تهران، ۱۳۳۴، چ چهارم.
۳۵. مبلّغی، آبادانی، تاریخ ادیان و مذاهب جهان، انتشارات حرّ.
۳۶. معرفت، محمد هادی، الشبهات والردود، مؤسسه التمهید، قم، ۱۳۸۲ ش.
۳۷. همو، التمهید، انتشارات التمهید، قم، ۱۳۷۷ ش.
۳۸. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، صدرا، ۱۳۷۲، چ هشتم.
۳۹. همو، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، بی چاپ، قم، انتشارات صدرا، بی تا.
۴۰. معین، محمد، فرهنگ فارسی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۵، چ اول.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتاب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ ش، چ بیست و ششم.
۴۲. مونتگمری وات، ویلیام، حقیقت دینی در عصر ما، ترجمه: ابوالفضل محمودی،

- دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۹ش.
۴۳. نصر حامد ابوزید، معنای نص، ترجمه: مرتضی کریمیان، طرح نو، تهران، ۱۳۸۰ش، چ اول.
۴۴. نصری، عبدالله، تکاپوگر اندیشه‌ها، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ۱۳۷۶، چ اول.
۴۵. نهج البلاغه، ترجمه: دشتی، بنیاد نهج البلاغه.
۴۶. نوری، یحیی، اسلام و جاهلیت، مجمع معارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش، چ هشتم.
۴۷. هادوی تهرانی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، قم، ۱۳۷۷ش، چ اول.
۴۸. هانری مندارس - ژرژگوریچ، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه: باقر پرهام، امیر کبیر، تهران، چ دوم.